

Analysis of the Nature of Dissolution of Marriage due to Intolerable Difficulty and Hardship of the Wife from the Perspective of Imami Jurisprudence and Iranian Civil Law

Jawad Habibitabar*

(Received: 01/09/2022; Accepted: 10/10/2022)

The marriage contract is one of the most necessary contracts. However, the marital relationship is automatically dissolved due to mutual curse, apostasy, foster care, or gender change, and it is also voluntarily dissolved due to termination, divorce, or granting duration in temporary marriage. If the wife is experiencing intolerable difficulty and hardship in her joint life with her husband, she is subject to the rule of negation of hardship. In this case, the dissolution of marriage is considered in the form of annulment of marriage, because this rule, in addition to mandatory rules, embraces status rules including the necessity of marriage. But the jurists have not accepted the annulment of the marriage by the wife due to intolerable difficulty and hardship, because they exercise caution and consider the annulment of the marriage to be confined to defects mentioned in texts, violation of the condition, and deception. But whether this dissolution of marriage is under judicial divorce is dependent on the development of the rule of negation of hardship to non-existent matters in the rulings, which some jurists have accepted and, therefore, prescribed divorce by the ruler in this regard, which is closer to caution. However, according to the jurisprudential pieces of evidence, the prescription of annulment of marriage in the case of intolerable difficulty of the wife is not far from the jurisprudential foundations. Iran's civil law prescribes judicial divorce in accordance with the famous opinion of contemporary jurists in this regard, and accordingly, the effects of divorce will follow such dissolution.

Keywords: Dissolution of Marriage, Judicial Divorce, Annulment of Marriage, Intolerable Difficulty and Hardship.

* Director of Jurisprudence and Judicial Law Department, Al-Mustafa International University, Qom, Iran, prof.javadhabibitabar@yahoo.com.

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران

جواد حبیبی تبار*

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۸]

چکیده

عقد نکاح از لازم‌ترین عقود است، با این حال رابطه زوجیت به سبب لعان، ارتداد، رضاع طاری یا تغییر جنسیت به خودی خود زایل می‌شود و نیز به سبب فسخ، طلاق یا بذل مدت در نکاح منقطع هم به نحو ارادی منحل می‌گردد. چنانچه زوجه در زندگی مشترک با شوهرش دچار عسر و حرج شدید باشد، مشمول قاعده نفی حرج قرار می‌گیرد. انحلال نکاح از این جهت در قالب فسخ نکاح متصور است؛ زیرا این قاعده علاوه بر احکام تکلیفی، شامل احکام وضعی، از جمله لزوم عقد نکاح، می‌شود. اما فقها به سبب رعایت احتیاط و بنا به محصور دانستن فسخ نکاح به عیوب منصوصه، تخلف شرط، و تدلیس، فسخ نکاح از طرف زوجه به سبب عسر و حرج را نپذیرفته‌اند. اما اینکه این انحلال نکاح در قالب طلاق قضایی باشد منوط به توسعه قلمرو قاعده نفی حرج به عدمیات احکام است که بعضی از فقها با پذیرش آن، طلاق از طرف حاکم در این خصوص را تجویز کرده‌اند، که این نظریه به احتیاط نزدیک‌تر است. گرچه با توجه به ادله فقهی تجویز فسخ نکاح در فرض حرج شدید زوجه، از مبانی فقهی دور نیست. قانون مدنی ایران به پیروی از قول مشهور فقهای معاصر در این خصوص، طلاق قضایی را تجویز کرده است که تبعاً آثار طلاق بر چنین انحلالی مترتب خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: انحلال نکاح، طلاق قضایی، فسخ نکاح، عسر و حرج.

بیان مسئله

یکی از عوامل انحلال نکاح، طلاق است. طلاق بر دو قسم است: طلاق قانونی و قضایی. در قانون مدنی ایران، سه مصداق برای طلاق قضایی شمرده شده است که از جمله آنها، طلاق زوجه به سبب ابتلای او به عسر و حرج است. اگر زوجه در زندگی زناشویی با شوهرش در عسر و حرج باشد، طبق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی می‌تواند از دادگاه، تقاضای طلاق قضایی کند. دادگاه پس از بررسی و اثبات وقوع زوجه در عسر و حرج شدید، شوهر را به مطلقه کردن زن ملزم می‌کند. در فرض ناممکن بودن چنین الزامی، دادگاه زوجه را مطلقه خواهد کرد. طبق این پیش‌فرض، مقررات قانونی در ایران، آن است که انحلال نکاح به سبب عسر و حرج در قالب طلاق می‌گنجد. حال آنکه درباره ماهیت چنین طلاقی دو احتمال مطرح است؛ یکی اینکه، این انحلال در قالب فسخ نکاح باشد؛ و دیگر اینکه، این انحلال در قالب طلاق حاکم باشد. حال مسئله تحقیق این است که: ماهیت چنین انحلالی چیست تا حسب مصداق آثارش بر این انحلال مترتب شود؟

۱. مفاهیم تحقیق

برخی از واژگان این تحقیق نیازمند واکاوی مفهومی است، از جمله:

۱.۱. انحلال نکاح

بررسی لغوی این تعبیر ترکیبی ضرورتی ندارد، اما در اصطلاح، هر گاه عقد نکاحی صحیحاً واقع شده باشد و سپس به سببی از اسباب ارادی یا غیرارادی، آن نکاح زائل شود به این وضعیت «انحلال نکاح» اطلاق می‌شود؛ بنابراین، انحلال نکاح شامل نکاحی که در آن کشف از بطلان نکاح می‌شود نیست (حبیبی‌تبار، ۱۳۹۹: ۳۵۵ به بعد).

۱.۲. طلاق قضایی

تقسیم طلاق به قانونی و قضایی از مصطلحات حقوقی است. اساساً هر گاه برای تحقق طلاق، نیاز به مراجعه به دستگاه قضایی نباشد و با استناد به اراده کسی که اهلیت قانونی

برای ایقاع طلاق دارد، این عمل حقوقی محقق شود، به آن «طلاق قانونی» اطلاق می‌شود؛ بنابراین، در طلاق قانونی، زوج یا ابتدائاً به جهت کراهت از زوجه راضی به طلاق است یا در فرض کراهت زن از شوهرش به جهت بذل مالی که زن به شوهر انجام می‌دهد، راضی به طلاق در قالب خلع یا مبارات می‌شود (همان: ۳۷۵). البته در اینها علی‌القاعده مراجعه به دادگاه نباید ضرورتی داشته باشد، اما قانون‌گذار بنا به مصالح عالیه مردم و کشور و به منظور جلوگیری حداکثری از وقوع طلاق یا تضمین حقوق زوجه، حتی در فرض طلاق قانونی، زوجین را مکلف به مراجعه به دادگاه خانواده کرده است. این الزام بعد از انقلاب اسلامی ابتدا با تصویب ماده واحده اصلاح مقررات مربوط به طلاق، مصوب ۱۳۷۱/۰۸/۲۸، شروع شد و سپس با تصویب قانون حمایت از خانواده، مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱، ادامه یافت؛ بنابراین، طلاق‌های توافقی، اعم از رجعی، خلع یا مبارات، یا طلاق‌ی که زوجه به استناد وکالتی که در اجرای ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی از سوی شوهر دارد که در آنها به دادگاه مراجعه می‌شود، همه از مصادیق طلاق قانونی است. یعنی عدول مقنن از لزوم مراجعه زوجین به دادگاه در طلاق‌های توافقی یا غیرتوافقی در قالب طلاق رجعی در زمان اجرای مقررات لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های مدنی خاص و امکان مراجعه مستقیم آنها به دفاتر ثبت طلاق یا بدون ضرورت مراجعه به دادگاه در مصادیق یادشده از طلاق، به معنای تغییر ماهیت طلاق‌های یادشده از طلاق قانونی به طلاق قضایی نیست؛ زیرا مراد از طلاق قضایی، مصادیقی از طلاق است که دادگاه برخلاف مصادیق طلاق قانونی (که در آن مکلف به صدور گواهی عدم امکان سازش است) مکلف به صدور حکم طلاق و محکوم‌کردن شوهر به مطلقه‌کردن همسر خویش است که اگر در پی قطعیت یافتن این حکم پس از مرحله پژوهشی و سپس فرجامی، شوهر یا حاضر نبود یا ملزم به اجرای حکم نشد، دادگاه از باب ولایت بر غایب یا ممتنع، زوجه را مطلقه می‌کند.

۱.۳. فسخ نکاح

فسخ نکاح، مصداقی از فسخ عقد است و فسخ هر عقدی از منظر فقهی برهم‌زدن آن عقد از سوی شخص دارای اهلیت و ذوالخیار است که صرفاً به اراده او وابسته است و نیازی به موافقت طرف مقابل در عقد ندارد (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵: ۳/۳۲۶؛ خوبی، بی‌تا: ۸۴/۶). اینکه در فرض تحقق فسخ، ازاله آثار عقد از زمان فسخ است یا از تاریخ وقوع عقد، محل کلام است (همان). از منظر حقوقی نیز فسخ عقد عبارت است از پایان‌دادن به موجودیت حقوقی قرارداد به دست یکی از متعاقدين و گاه ثالث (طاهری، ۱۴۱۸: ۱۹۳/۲). طبیعی است که قلمرو فسخ قرارداد لازم، منحصر به آنهایی است که قانون اجازه‌اش را بدهد (امامی، ۱۳۶۶: ۵۴۴/۱).

۱.۴. عسر و حرج

در اصطلاح فقهی، «عسر» و «حرج» تقریباً مترادف فرض شده‌اند و به معنای مشقت و سختی شدید است (مراغی، ۱۴۱۷: ۱/۲۸۵)، گرچه بعضی از فقها گفته‌اند مشقتی که در «حرج» مراد است، شدیدتر از مشقت در حالت «عسر» است (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۸۶)، اما اکثر فقها که نفی عسر و حرج را قاعده فقهی دانسته‌اند، در مقام تطبیق آن بین مصادیق «عسر» یا مصادیق «حرج» از جهت امکان اعمال قاعده تفاوتی قائل نشده‌اند؛ زیرا ملاک تطبیق آن مصادیق عرفی است و عرف از آن مشقت شدید می‌فهمد.

در اصطلاح حقوقی گرچه در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، مصوب ۱۳۱۴، عسر و حرج وضعیتی دانسته شده که تحملش برای زوجه ناممکن باشد، ولی با توجه به اصلاحات اعمال‌شده و الحاق یک تبصره به ماده مزبور، مصوب ۱۳۸۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام، مقنن از مفهوم مزبور عدول کرده و عسر و حرج را مشتقی دانسته که تحملش برای زوجه مشکل باشد.

۲. مشروع بودن یا نبودن انحلال نکاح از لحاظ عسر و حرج زوجه

اگر بانویی ناشی از زندگی زناشویی دچار عسر و حرج شد، آیا باید به دلیل لازم بودن عقد نکاح، بر این وضعیت صبر کند و راهی برای انحلال نکاحش نیست؟ برخی همین عقیده را ابراز کرده‌اند، یعنی نه راهکار طلاق از طرف حاکم (تبریزی، بی تا: ۳۸۴/۱) و نه راهکار فسخ نکاح را (به دلیل لزوم عقد نکاح و محصور دانستن مصادیق حق فسخ در آن به سه چیز، یعنی عیب، تدلیس و تخلف شرط) (طاهری، ۱۴۱۸: ۲۳۰/۳) نپذیرفته‌اند. اما در این مقاله، پیش فرض تحقیق، جواز انحلال چنین نکاحی است.

۳. امکان سنجی فسخ نکاح

عقد نکاح یکی از عقود لازم است و در غیر امور تجویز شده، امکان فسخ در آن راه ندارد و فسخ آن نیز طبق نظر مشهور، یا به جهت عیوب منصوصه است یا به جهت تدلیس یا تخلف از شرط؛ بنابراین، فسخ نکاح به دلیل ابتلای زوجه به عسر و حرج که در زمره این امور سه‌گانه نیست وجهی ندارد. در اینجا باید بررسی کنیم که: آیا امکان شمول و تأثیر قاعده نفی حرج به فسخ نکاح وجود دارد یا نه؟

۳.۱. قلمرو قاعده نفی حرج در فرض مسئله

برای شمول قاعده نفی عسر و حرج بر موضوع محل بحث لازم است قلمرو قاعده نفی عسر و حرج بررسی شود تا مشخص گردد که آیا شامل این هم می‌شود یا خیر. در شریعت راجع به برخی از امور، امر و نهی صادر شده و حکم و جوب یا حرمت معین شده است، که از آن به «مثبتات احکام» تعبیر می‌شود و اینکه این دسته از احکام مشمول ادله امتنانی مثل دلیل قاعده نفی عسر و حرج است محل کلام نیست. اما اگر درباره موضوعی در شریعت حکمی نیامده باشد، شبیه اجازه فسخ نکاح زوجه به سبب عسر و حرج وی، آیا می‌توان با استناد به قاعده نفی عسر و حرج حکمی جعل کرد و جواز فسخ

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۱۳

این نکاح را حکمی شرعی برشمرد؟ پاسخ مثبت به این پرسش، منوط به اثبات توسعه قلمرو قاعده نفی حرج، در عدمیات احکام است.

درباره اینکه آیا این قاعده، عدمیات احکام را نیز شامل می‌شود یا نه؟ دو نظریه وجود

دارد:

نائینی مخالف چنین شمولی است و می‌گوید این قاعده چنین ظرفیتی ندارد؛ چون در صدد نفی آن دسته از احکام موجود در شریعت است که از وجودشان مشقت و صعوبت شدید برای مکلف حاصل می‌شود. در حالی که عدم‌الحکم، حکم شرعی نیست تا چنانچه مستلزم ایجاد عسر و حرج شود، با استناد به آن قاعده مرتفع شود. بنابراین، چون قاعده نفی حرج به احکام مجعول در شریعت نظارت دارد و عدم‌الحکم جزء احکام مجعول نیست، پس مشمول قاعده واقع نمی‌شود (نائینی، ۱۳۷۳: ۲۹۴/۱). از سوی دیگر، علی‌الاصول اگر در حالی که شریعت حکمی ندارد و از عدم‌الحکم عسر و حرجی پدیدار می‌شود، بخواهیم حکمی را از زبان شارع ایجاد کنیم، این مستلزم تأسیس فقه جدید می‌شود (همان).

به نظر می‌رسد هیچ یک از این دو دلیل اقامه‌شده تمام نیست.

زیرا دلیل اول، قاعده نفی حرج را ناظر به مثبتات احکام می‌داند، در حالی که به مراجعه به ادله نفی حرج در شریعت می‌بینیم که حرج به طور کلی، از دین، نفی شده است. بنابراین، اینکه حرج از حکم اثباتی پدیدار شود یا از حکم عدمی، در اینکه دلایل نفی حرج از دین، شامل همه اینها می‌شود تفاوتی ندارد و این به سبب ظهور ادله نفی حرج از دین، نفی هر گونه حکم حرجی است. قرآن کریم می‌فرماید: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج: ۷۸). بنابراین حرج از کل دین نفی شده است، خواه از احکام اثباتی آن باشد، یا از عدمیات احکام ناشی شده باشد. اینکه خدای سبحان، اراده جعل تکلیف حرجی بر هیچ یک از عباد را نکرده است و می‌فرماید: «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج» (مائده: ۶) یا اینکه خداوند متعال برای عباد خود اراده یسر کرده است نه عسر، آنجا

که می‌فرماید: «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر» (بقره: ۱۸۵) صرف نظر از این است که منشأ حرج چه باشد.

لسان روایات باب نیز به همین شکل، دلالت می‌کند که حرج نفی نشده از انسان‌ها، هر نوع حرج شدیدی است، خواه منشأ آن وجود حکم یا عدم آن در شریعت باشد. از برخی آیات استفاده می‌شود که خدای متعال در مقام جعل و تشریح برخی احکام از همان ابتدا حکم حرجی بر عباد وضع نکرده است. کما اینکه در تبدیل تکلیف به تیمم به جای وضو یا غسل در فرض دسترسی نداشتن به آب یا تبدیل زمان وجوب صوم از رمضان به غیر آن، به دلیل مسافرت یا بیماری مکلف، چنین است. ولی قاعده کلی که ذیل این آیات مطرح است، مثل اینکه می‌فرماید: «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج»، «یا ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، اعم از مقام تشریح احکام اثباتی است؛ بلکه شامل مقام امتثال و در فرضی که حرج ناشی از احکام عدمی باشد هم می‌شود. کما اینکه جواب معصومان (ع) در پاسخ به برخی پرسش‌ها که در آن به این آیات برای تطبیق نفی حرج در مقام امتثال تمسک فرموده‌اند، مصداق حرج ناشی از عدم‌الحکم بوده است که به نمونه‌هایی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. راوی می‌گوید خدمت امام صادق (ع) رسیدم و عرضه داشتم بر اثر حادثه، ناخن انگشتم کنده شده و بر روی آن پارچه‌ای بسته‌ام. حال برای وضو چه کنم؟ امام می‌فرماید: «یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله ما جعل علیکم فی الدین من حرج. امسح علیه» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۳/۳، ح ۴). این مسئله را که از امام پرسیده‌اند جزء احکام عدمی است. یعنی وضوی جبیره در غیر لسان روایات امر و نهی ندارد. امام هم فرموده است که این جواب من در مقام بیان حکم شرعی از مقام تشریح است، بلکه ارائه ملاک فرموده است که حکم این مسئله و مسائل مشابه آن هر چه باشد، مصداق برای قاعده کلی نفی حرج است که در آیه آمده است که در مقام امتثال تکالیف اولیه قابل جریان است؛ بنابراین، امام (ع)، نفی حرج را عنوانی ثانوی قرار داده‌اند، که حکم ثانوی بر اساس آن به دست می‌آید. یعنی احکام

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۱۵

اولیه‌ای که جنبه حرجی پیدا می‌کند به سبب تحقق عنوان ثانوی حرج، حکم ثانوی پیدا می‌کند.

۲. شخصی که برای حج محرم شده است، حق ندارد از بدنش ازاله شعر کند. راوی از امام صادق (ع) می‌پرسد وقتی شخص محرم برای وضو دست به صورت و محاسنش می‌کشد، یک یا دو تار موی ریش او می‌افتد. این چه حکمی دارد؟ امام می‌فرماید: «لیس بشیء ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷۲/۱۳). اگر امام (ع) به آیه تمسک نکرده بود، می‌گفتیم حکم اثباتی سقوط تارهای مو در چنین وضویی با حکم کندن مو از بدن که در حین احرام، حرام است، شرعاً و ثبوتاً متفاوت است؛ اما امام (ع) وقتی می‌فرماید سقوط این موها موجب تکلیفی نیست، چون خداوند متعال فرموده است «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، یعنی امام (ع) در مقام تعلیم کاربرد قاعده نفی حرج در مقام امتثال است و حدیث ظهور دارد که امام مترصد تعلیم نحوه استفاده از این ضابطه در جاهای دیگر است. زیرا معصوم (ع) می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فِي ضَيْقٍ... وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعْيِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَمْرَ النَّاسِ بِهِ فَهُمْ يَسْعُونَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۶۴/۱).

اما اینکه نائینی در ادامه استدلال بر تعمیم‌ناپذیری قاعده نفی حرج به عدمیات احکام می‌گوید عدم‌الحکم حکم نیست تا مشمول قاعده نفی حرج قرار گیرد، اغلب صادق نیست؛ زیرا آنچه از آن به «عدم‌الحکم» تعبیر می‌شود بازگشت به حکمی اثباتی دارد. مثلاً در بحث ما سخن از آن است که حق فسخ نکاح از طرف زوجه، به سبب عسر و حرج، در لسان شریعت نیامده است. این موضوع عدمی به حکم اثباتی لزوم عقد نکاح و مجاز نبودن فسخ عقد لازم در مصادیق منصوصه باز می‌گردد. بنابراین، قاعده نفی حرج در اینجا ناظر به حکم وجوب پای‌بندی به عقد نکاح برای زوجه‌ای است که در عسر و حرج است و این قاعده با تجویز فسخ نکاح، آن حکم اثباتی را برمی‌دارد.

اما راجع به دلیل دومی که اقامه شد، یعنی اینکه اعمال قاعده نفی عسر و حرج در مصادیق احکام عدمی، مستلزم تأسیس فقه جدید است، این مطلب بیشتر شبیه ادعا است تا دلیل؛ چون باید ثابت شود چرا برداشته شدن تکلیف دشوار و توأم با مشقت شدید از مکلف، در مقام تشریح، بلااشکال است و در مقام امتثال نسبت به احکام اثباتی هم بلااشکال است، ولی هر جا که ناشی از عدم الحکم، انسان‌ها را مکلف به تکالیفی کنیم که دارای همان مشقت شدید بلکه بالاتر باشد، اینجا تأسیس فقه جدید لازم می‌آید.

آیا فقهای مثل یزدی طباطبایی، که در آثارشان به جواز طلاق عسر و حرجی بر اساس قاعده نفی حرج یا نفی ضرر قائل شده‌اند و نیز تابعین ایشان در این فتوا که عددشان بسیار است (یزدی طباطبایی، بی‌تا: ۷۵/۱) ملتزم به تأسیس فقه جدیدی شده‌اند که در آن حلال خدا، حرام، و حرام خدا، حلال می‌شود؟

از این گذشته، در مبانی اصول، بعضی از اصولیان شیعه معتقدند هیچ واقعه‌ای از وقایع خالی از حکم شرعی نیست و فی الواقع عدم الحکم نیز خود نوعی حکم شرعی است. پس نفی حرج اگر از عدم الحکم حاصل شود، از حکم شرعی حاصل شده است؛ بنابراین، قاعده نفی حرج در آنچه عدمیات احکام خوانده می‌شود نیز جاری است (صدر، ۱۴۱۷: ۴۹۱/۵؛ شیرازی، ۱۴۲۷: ۱۳۲/۵؛ سبحانی، ۱۴۱۵: ۱۰۹/۲). برخی دیگر از فقهای اصولی ما نیز این مطلب را در کتب فقهی خود تصریح کرده‌اند (روحانی، ۱۴۱۸: ۴۱/۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۱۶).

۳.۲. رابطه دلیل قاعده نفی حرج با ادله احکام اولیه در فرض مسئله

حال با فرض اینکه قلمرو قاعده نفی حرج، موضوعی مثل لزوم عقد نکاح را در بر گیرد، این بحث مطرح می‌شود که: رابطه دلیل قاعده نفی حرج با دلیل احکام اولیه چیست؟ مثلاً در بحث نکاح، ادله لزوم عقد نکاح با ادله نفی حرج که به زوجه‌ای که در عسر و حرج است اجازه فسخ نکاح خود را می‌دهد، با هم در تعارض قرار می‌گیرند. در این فرض چه باید کرد؟

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۱۷

بعضی از فقها نسبت بین ادله نفی عسر و حرج و ادله اولیه احکام را عموم و خصوص من وجه دانسته‌اند که باید در خصوص آنها به مرجحات خارجی مراجعه کرد و اگر مرجح خارجی باشد، این ادله تساقط می‌کنند و به اصول عملیه‌ای مثل اصل برائت مراجعه می‌شود (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۹۴). طبق آنچه شیخ انصاری به نراقی نسبت داده، نراقی تا آنجا پیش رفته که گفته است اینکه فقها همواره ادله نفی حرج را بر ادله سایر احکام، مقدم دانسته‌اند، چه بسا دلیل توفیقی داشته که بر ما پوشیده مانده است (انصاری، ۱۴۲۸: ۴۰۸/۱).

به نظر می‌رسد اینکه نراقی حتی در فرض تساوی ادله احکام اولیه با ادله قاعده نفی حرج، رجوع به مرجحات را لازم دانسته است جای تعجب دارد؛ زیرا با توجه به نفی احکام حرجی در اسلام، چگونه در فرض تساوی دو دلیل، امکان رجوع به مرجحات متصور است تا نوبت به تصدیق آن برسد. از طرفی، اگر بین ادله احکام اولیه و ادله نفی عسر و حرج، قائل به تعارض شویم و به جهت مرجحی، دلیل حکم اولی را ترجیح دهیم، این مبنا مستلزم آن است که در این مصادیق، وجود احکام حرجی در شریعت را بپذیریم و این با مبنای فقها مبنی بر امتنانی دانستن قاعده نفی حرج سازگاری ندارد؛ چون منظور از قاعده نفی حرج، برداشتن حرج و مشقت متعارف در عمل تکلیف‌شده نیست؛ بلکه حرجی را که زائد بر مشقت و سختی متعارف است برمی‌دارد و این از باب امتنان است (مراغی، ۱۴۱۷: ۲۹۳/۱).

حال اگر ما مصادیقی از تکالیف حرجی را که مشقتی زائد بر صعوبت متعارف ناشی از تکلیف دارد داخل در احکام دینی بدانیم چگونه می‌توانیم توصیف این را با آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» توجیه کنیم؟

لذا به نظر می‌رسد رابطه ادله نفی حرج بر ادله احکام اولیه رابطه حکومت است. یعنی قاعده نفی عسر و حرج با حکومت مضیق، قلمرو ادله احکام اولیه را به آنهایی که منجر به عسر و حرج شدید (که خارج از عسر و حرج متعارف نفس عمل باشد) نشود، محدود کرده است. بر این اساس، شارع انور، در تمامی اوامر و نواهی‌اش، مکلفان را به اجرای آن

به غیر آنچه منجر به عسر و حرج شود، مأمور کرده است. کما اینکه برخی بزرگان از فقها، همین رابطه بین ادله احکام اولیه و ادله قاعده نفی حرج را پذیرفته‌اند (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۲۴۱؛ نائینی، ۱۳۷۳).

۳.۳. فرض تعارض حرجین در مسئله

ممکن است چنین فرض کنیم که اگر به سبب قاعده نفی حرج زوجه، به او اجازه فسخ نکاح دهیم، به سبب این فسخ برای شوهرش نیز عسر و حرج تولید می‌شود. اینجا در مقام تعارض این ادله، چه حکمی جاری است؟ فقها نوعاً تعارض حرجین را مستقلاً موضوع بحث قرار نداده‌اند؛ ولی شیخ انصاری حکم آن را همان حکم تعارض ضررین دانسته است (انصاری، ۱۴۲۸: ۴۷/۲؛ انصاری دزفولی، ۱۴۱۵: ۸۶/۲). بنابراین، همان‌طور که در بحث تقابل ضررین دو رویکرد وجود دارد، که در یکی آن را تراحم و در دیگری آن را تعارض دانسته‌اند، باید در باب تقابل حرجین نیز بگوییم که همین دو رویکرد مطرح است. اگر این تقابل از باب تراحم باشد، ناظر به مقام امتثال و اگر از باب تعارض باشد، ناظر به مقام جعل است. در نتیجه اگر پذیرفتیم که مسئله، مصداق باب تراحم است، باید بین دو حرج ملاحظه کنیم که کدام حرج، اقوا و مهم‌تر است و بگوییم که همان حرج، ترتیب قاعده نفی می‌شود. در فرض تساوی بین درجه دو حرج، مکلف در اینکه کدام حرج را منفی بداند مخیر خواهد بود. دلیل این حکم آن است که قاعده نفی حرج که از قواعد امتنانی است نمی‌تواند از فردی به این قیمت که دیگری به حرج مبتلا شود نفی حرج کند (انصاری، ۱۴۲۸: ۴۷/۲).

دیدگاه دیگر آن است که تنافی و تقابل دو حرج از باب تراحم است و ناظر به مقام امتثال نیست و از این جهت مقایسه نفی حرج با نفی ضرر، صحیح نیست؛ زیرا ادله نفی حرج از جمله آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، دارای عمومی است که بر فرد فرد مصداق حرج انحلال پیدا می‌کند؛ لذا در مسئله ما قاعده نفی حرج، همان‌طور که حرج را از زوجه نفی می‌کند، آن را از زوج نیز نفی می‌کند و در آن مصداق خارجی که

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۱۹

نفی حرج از زوجه، مستلزم وقوع شوهر در حرج باشد، این دو حکم با هم تعارض پیدا می‌کنند؛ لذا تنافی و تقابل آنها، ناظر به مقام جعل خواهد بود و در مقام امتثال نیز در نتیجه باید با تساقط آن دو که مقتضای باب تعارض است به عمومات ادله‌ای که در فرض فقدان حرج وجود دارد، مراجعه کنیم (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۵: ۲۳۸/۱).

در این باره به نظر می‌رسد در مصادیق خارجی و وقتی مردم، در راستای انجام دادن تکالیف شرعی با حرج مواجه می‌شوند، نمی‌توان نفی این وضعیت را حرج در مقام جعل دانست. همان‌طور که گذشت، نفی حرج در مقام جعل، مربوط به جایی است که شارع مقدس از ابتدا با لحاظ وضعیت حرجی، حکم یک مسئله را در فرض حرج بیان فرموده و سپس بدیل آن حکم را برای فرض حرج، جعل کرده است. شبیه آنچه در تجویز تیمم به جای وضوی حرجی یا روزه غیر رمضان به جای روزه رمضان، آمده است. اما اگر شارع دستور به انجام دادن یا ترک کردن کاری دارد که صرف نظر از وضعیت مکلف در مقام امتثال، آن را جعل کرده است و سپس در زمانی که مکلف می‌خواهد آن را اتیان کند دچار حرج می‌شود، این حرج، راجع به مقام امتثال است و جریان احکام تراحم ضررین در ضمن تعارض حرجین، مناسب حال است.

۳.۴. رابطه قاعده نفی حرج با قاعده احتیاط

در باب چیستی رابطه قاعده نفی عسر و حرج با قاعده احتیاط، دو نظریه مطرح است: شیخ انصاری معتقد است ادله قاعده نفی عسر و حرج بر عموم ادله و قواعد مثبتة تکلیف، حکومت دارد. زیرا مقتضای این ادله، نفی همه احکامی است که در صورت اتیان توسط مردم، مکلف دچار عسر و حرج می‌شود و اینکه دلیل این تکلیف موجب حرج، قاعده احتیاط باشد یا قواعد یا عمومات دیگر تفاوتی ندارد. دلیل قاعده احتیاط گرچه عقل است، اما بازگشت این حکم عقل، به ابقای احکام واقعیه است، که وقتی دلیل نفی عسر و حرج، آن احکام واقعی را برداشت، دیگر جایی برای حکم عقل، به ضرورت احتیاط نیز باقی نمی‌ماند (انصاری، ۱۴۲۸: ۴۰۸/۱).

در مقابل، خراسانی معتقد است وجهی برای تقدم قاعده نفی عسر و حرج بر قاعده احتیاط وجود ندارد؛ چون در قاعده نفی عسر و حرج، نفی حکم به لسان نفی موضوع است در جایی که انجام دادن عملی موجب حرج و صعوبت شدید باشد، این قاعده، آن عمل را نفی می‌کند که البته مقصود نفی حکم آن عمل است. اما در مقام اعمال قاعده احتیاط، آنچه مطرح است جمع بین احتمالات در علم اجمالی است. پس یک عمل در خارج نداریم تا موضوع برای قاعده نفی حرج واقع شود. ضمن اینکه قاعده احتیاط مستند به دلیل عقلی است نه شرعی و بر این اساس، با قاعده نفی حرج، لزوم احتیاط متنفی می‌شود (خراسانی، ۱۴۰۹: ۳۱۳/۲).

به نظر می‌رسد مدعای خراسانی تمام نیست و صغرای این استدلال مخدوش است؛ زیرا ما مقتضای ادله نفی حرج را نفی هر گونه تشریح حکم حرجی می‌دانیم نه نفی حکم به لسان نفی موضوع. از دیگر سو حتی بر مبنای دیدگاه خود خراسانی باید قاعده نفی عسر و حرج را بر قاعده احتیاط مقدم دانست، زیرا در ما نحن فیه، اطراف علم اجمالی از امور تدریجیه هستند و قاعده احتیاط که درباره‌اش جاری شد چنانچه برای افراد اخیر از این امور تدریجیه عسر و حرج پیدا شد، طبعاً لزوم انجام افراد دیگر علم اجمالی برداشته می‌شود، کما اینکه خراسانی خود نیز به این مطلب تصریح کرده است (خوبی، ۱۴۱۲: ۲۳۱/۱).

۴. اقوال و ادله درباره قول به فسخ

با توجه به آنچه گذشت، قلمرو قاعده نفی حرج از یک سو شامل عدمیات احکام می‌شود و از سوی دیگر در مقام تعارض با قاعده نفی ضرر یا احتیاط، بر آنها حکومت دارد و در نتیجه، درباره انحلال نکاح زوجه‌ای که در عسر و حرج شدید واقع شده، جریان دارد. اما اینکه این انحلال نکاح در قالب فسخ صورت گیرد، در تتبع ما، قائلی برای آن یافت نشد. گرچه برخی از نویسندگان گفته‌اند از پاسخ موسوی خمینی به یک استفتا چنین فهمیده

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۲۱

می‌شود که وی امکان فسخ نکاح در این خصوص را منتفی نمی‌دانسته است (مهرپور، ۱۳۷۳: ۲۴۴).

از طرفی، قاعده نفی عسر و حرج، هم شامل احکام تکلیفی می‌شود و هم احکام وضعی، و اینکه این قاعده عمدتاً در حوزه عبادات و نفی احکام تکلیفی به کار رفته، به معنای انحصار قلمرو آن در این امور نیست. لسان ادله‌ای که مثبت قاعده نفی عسر و حرج هستند، از چنان عموم و اطلاقی برخوردار است که از هر گونه انحصار در امور عبادی و تکالیف شرعیه ابا دارد و بر همین اساس است که فقها در مصادیق مختلف به شمول آن نسبت به احکام وضعی تصریح کرده‌اند. مثلاً در این مسئله که اگر شخصی برای حفر چاهی اجیر شد، اما به دلیل مشقت بسیار، مثل برخورد با سنگ یا سختی زمین، دچار عسر و حرج شد، گرچه شیخ طوسی می‌گوید در فرض مسئله اجیر، به ادامه کار الزام می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۳۷/۳) اما نجفی مستند به قاعده نفی عسر و حرج، الزام اجیر به ادامه کار را منتفی می‌داند (نجفی، بی تا: ۲۷/۲۹۱).

به نظر می‌رسد نظر نجفی صحیح است؛ زیرا لسان ادله نفی حرج، دارای عموم و اطلاق است. از طرفی احکام وضعی نوعاً ماهیتی مستقل از احکام تکلیفی ندارند. یعنی شمول این قاعده نسبت به احکام تکلیفی مستلزم شمول آن بر احکام وضعی می‌شود؛ چون در مسئله اجاره، حکم تکلیفی، وجوب عمل به موضوع اجاره است و حکم وضعی لزوم این عقد است و اگر وجوب عمل به اجاره با قاعده نفی حرج منتفی شود، یعنی این عقد دیگر لزوم ندارد، پس حکم وضعی آن نیز منتفی شده است. در نتیجه، در عقد نکاح نیز مطلب به همین منوال است. یعنی وجوب تکلیفی احکام زوجیت بر زوجه، اگر به سبب قاعده نفی حرج، از زوجه‌ای که وضعیتش حرجی شده برداشته شد و او توانست به عقد نکاح پای‌بند نباشد، این یعنی لزوم نکاح برای او برداشته شده است.

اگر با استدلالی که گذشت فسخ نکاح را متصور بدانیم، لازم نیست شمول قاعده نفی حرج بر عدمیات احکام را اثبات کنیم؛ چون لزوم عقد نکاح از احکام مثبت است که با قاعده نفی حرج برداشته شده است.

اما اینکه گفته می‌شود مصادیق فسخ نکاح منحصر به سه چیز است (فسخ به سبب عیوب منصوصه یا تخلف از شرط یا تدلیس) پاسخش خواهد آمد.

۵. اقوال و ادله درباره قول به طلاق قضایی

در بین فقهای شیعه یزدی طباطبایی، برای اولین بار امکان طلاق قضایی در فرض ابتلای زن به عسر و حرج را مطرح کرده (یزدی طباطبایی، بی تا: ۷۵/۱) و فقهای بعد از ایشان که بر این مسئله حاشیه ندارند از ایشان تبعیت کرده‌اند که مشهور معاصران را شامل می‌شود. ادله ایشان چنین است:

۱. اصل اینکه به سبب قاعده نفی حرج، زن مکلف به صبر بر وضعیت حرجی نیست و می‌تواند خود را از علقه این زوجیت برهاند، قطعی و مسلم است و امر دائر است که این موضوع در قالب فسخ صورت گیرد یا طلاق قضایی. اگر این انحلال بخواهد در قالب فسخ باشد، با اصل محدودبودن مصادیق فسخ در نکاح به سه چیز (عیوب منصوصه، تدلیس، و تخلف شرط) منافات دارد (شیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۳۵۸۳/۱۰). بنابراین، اینکه اختیار فسخ نکاح به دست زوجه را توسعه دهیم، برخلاف نصوصی مثل «الطلاق بید من اخذ بالساق» (مغنیه، ۱۴۲۱: ۴۵۲/۴) و خلاف ادله احتیاط لازم در باب نکاح است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۵۸، باب وجوب الاحتیاط فی النکاح فتوی و عملاً زیاده علی غیره). پس قول به طلاق حاکم متعین است. به نظر می‌رسد این دلیل مناقشه‌پذیر است، زیرا حصری بودن مصادیق فسخ نکاح، ناظر به حکم اولیه در مسئله است و ربطی به تحقق حرج ندارد. مثلاً اگر شک کنیم که آیا علاوه بر مصادیق عیوب منصوصه در ادله، در دیگر عیوب هم امکان فسخ نکاح وجود دارد یا خیر، آنجا این بحث مطرح می‌شود که مصادیق فسخ، حصری است یا نه. بعضی مدعی‌اند که این مصادیق در چند عنوان خاص محصور است، زیرا در باب نکاح

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۲۳

تعبد محض وجود دارد. برخی دیگر معتقدند نکاح از ابواب معاملات است و در معاملات دخالت شارع انور دخالت امضایی است و بر همین اساس، حقوقی که شارع مقدس برای زن یا شوهر قرار داده، از باب تعبد محض نیست که مناط آن دور از فهم بشر باشد، بلکه بر اساس عدالت، این حقوق استوار شده است. زیرا تعبد محض مربوط به اموری است که صرفاً به عالم وحی ربط دارد، مثل اوراد و اذکار، که انسان حق تصرف در آن را ندارد؛ اما در بیع و شراء و مهریه، تعبد محض در کار نیست و تعبدی محض دانستن آنها، مستلزم دلیل محکم است (همان: ۶۸۹۵/۲۲) و حتی حکم وجوب عده نیز تعبد محض نیست (همان: ۵۸۹۷/۱۸). بنابراین، هر گاه موضوعی داخل در قلمرو معاملات شد که مناط در آن، تعبد محض نبود، فقها می‌توانند بکوشند حتی‌الامکان ملاک‌های احکام را کشف کنند و کوشش فقهای سلف نیز همین بوده و مصادیق قیاس مستنبط العلة به همین دلیل تحصیل شده است. کما اینکه وقتی موضوعی در باب معاملات مطرح بود، بحث بررسی مناسبت حکم و موضوع نیز به میان می‌آید و در صورت کشف قطعی ملاک حکم، استناد به لحن خطاب یا فحوای خطاب، موجب توسعه یا تضییق در حکم مسئله می‌شود. شاید بر همین اساس است که بعضی از فقها درباره عیوب موجب فسخ نکاح، از قول مشهور مبتنی بر انحصار به چند عیب (ابن براج، بی‌تا: ۲۳۱؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۱۷۹/۳؛ شهید اول، ۱۴۱۰: ۱۸۵؛ صدوق، ۱۴۱۵: ۳۲۶؛ اسکافی، ۱۴۱۶: ۲۶۰) عدول کرده‌اند و عیوب بیشتری را مسوغ فسخ نکاح دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۱۵۳؛ گرامی، ۱۴۰۱/۰۴/۱۵).

۲. الحاق مصادیق جدیدی به امکان «فسخ نکاح به دست زوجه»، خلاف احتیاط لازم در باب نکاح است؛ چون اگر شک کنیم که مصادیق فسخ نکاح جنبه حصری دارد یا تمثیلی (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۱۲۵/۳) اقتضا دارد که امکان فسخ نکاح به دست زوجه مبتلا به عسر و حرج را نپذیریم.

به نظر می‌رسد این دلیل نیز خدشه‌پذیر است، زیرا:

الف. حکم انحصار امکان فسخ نکاح به دست زوجه بر امور منصوصه روایی، ناظر به حکم اولی در مسئله است. صرف نظر از اینکه وضعیت حرجی در بین باشد یا نباشد، اما وقتی وضعیت حرجی پدید آید، همان حکم انحصار، که زمینه‌ساز بقای حرج است به موجب ادله نفی حرج نفی می‌شود.

ب. گرچه باب نکاح، باب اعمال احتیاط حداکثری است اما این تا زمانی است که اعمال احتیاط موجب خلاف احتیاط اشد نباشد؛ بنابراین، اگر معلوم باشد که الزام زن به ادامه زندگی مشترک با شوهر، به دلیل وضعیت حرجی زن، مستلزم خودکشی او یا ورود صدمات جانی یا عرضی جبران‌ناپذیر به او خواهد شد، این احتیاط در حفظ نفس، اولی بر احتیاط برای ابقای آن نکاح خواهد بود.

ج. اگر اینکه طلاق قضایی را در دوران بین فسخ نکاح و طلاق عسر و حرجی موافق‌تر با احتیاط بدانیم، مبتنی بر این باشد که در طلاق قضایی، حاکم موضوع را بررسی می‌کند و پس از اثبات حرج، حکم به طلاق قضایی صادر می‌کند، در فسخ نیز می‌توان زوجه را برای تقاضای فسخ نکاح مزبور، به دادگاه خانواده ارجاع داد، تا پس از بررسی قضایی، اجازه چنین فسخی به وی داده شود. کما اینکه امروزه ثبت فسخ نکاح بدون حکم دادگاه قانوناً ممکن نیست (ماده ۲۴ قانون حمایت از خانواده، مصوب ۱۳۹۱).

۳. بنا بر اقتضای ادله نفی حرج، فی‌الجمله انحلال نکاحی که زوجه در آن دچار عسر و حرج شدید شده است مجاز می‌شود؛ اما این انحلال در دو قالب متصور است: یکی فسخ نکاح و دیگری طلاق قضایی. اگر بخواهیم قالب فسخ نکاح را انتخاب کنیم، از طرفی مستلزم خلاف احتیاط لازم در باب نکاح و از سوی دیگر مخالف اطلاق برخی از ادله، مانند قاعده «الطلاق بید من اخذ بالساق»، است. اما اگر قالب طلاق را انتخاب کنیم، مخالفتی از این جهت لازم نمی‌آید.

تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۲۵

به نظر می‌رسد این دلیل نیز مناقشه‌پذیر است؛ زیرا الزام مرد به مطلقه کردن همسرش یا تجویز فسخ نکاح به دست زوجه، هر دو خلاف احتیاط لازمی است که رعایت آن در باب نکاح الزامی است.

اما نهایتاً به نظر می‌رسد قول به تجویز طلاق قضایی موافق‌تر با احتیاط است. زیرا فرض مسئله آن است که در فسخ، اختیار انحلال نکاح یک‌سویه به زوجه داده می‌شود و اینکه ثبت رسمی فسخ منوط به مراجعه به دادگاه باشد ربطی به امکان وقوع فسخ زوجه در مقام ثبوت ندارد. در حالی که در باب طلاق قضایی، ابتدا شوهر به مطلقه کردن همسرش (بنا به اقتضای قاعده نفی حرج) محکوم می‌شود و فرض آن است که اجرای حکم حاکم بر او واجب است و اگر از طلاق همسرش امتناع کرد، حاکم از باب ولایتی که بر ممتنع دارد زن را مطلقه می‌کند. بنابراین قاعده نفی حرج در مسئله محل بحث ما، در حالتی عدمی (طلاق حاکم به هنگام ابتلای زن به عسر و حرج) جعل حکم کرده که از واگذاری مطلق حق فسخ به زوجه به احتیاط نزدیک‌تر است.

نتیجه

قلمرو قاعده نفی عسر و حرج چنانچه شامل عدمیات احکام هم نشود، می‌تواند با برداشتن حکم تکلیفی و جوب پای‌بندی زوجه به لزوم عقد نکاح و در نتیجه برداشتن حکم وضعی لزوم عقد نکاح، امکان فسخ نکاح از طرف زوجه را فراهم بیاورد، ولی فقهای ما به دلیل حصری بودن مصادیق فسخ نکاح به عیوب منصوصه، تخلف شرط و تدلیس و برای رعایت احتیاط، به جواز فسخ نکاح به دست زنی که ناشی از زوجیت خود به عسر و حرج مبتلا شده است فتوا نداده‌اند. اما چنانچه قاعده نفی عسر و حرج را شامل عدمیات احکام بدانیم می‌توان به استناد این قاعده طلاق قضایی را در جایی که زن ناشی از زوجیت به عسر و حرج مبتلا شده است تجویز کرد.

منابع

قرآن کریم.

- آشتیانی، محمدحسن (۱۴۲۵). *الرسائل التسع*، قم: کنگره علامه آشتیانی.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۵). *المقنع*، قم: مؤسسه امام هادی (ع).
- ابن براج، قاضی (بی تا). *المهذب*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اسکافی، محمد ابن جنید (۱۴۱۶). *مجموعه فتاوی ابن جنید*، گردآورنده: علی پناه اشتهااردی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- امامی، سید حسن (۱۳۶۶). *حقوق مدنی*، تهران: اسلامی.
- انصاری دزفولی، مرتضی (۱۴۱۵). *مکاسب*، قم: کنگره بزرگداشت شیخ انصاری.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۸). *فرائد الاصول*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- تبریزی، جواد (بی تا). *استفتائات جدید*، قم: دار الصدیقه الشهیده.
- حبیبی تبار، جواد (۱۳۹۹). *گام به گام حقوق خانواده*، تهران: میزان.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه*، قم: آل البيت.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹). *کفایة الاصول*، قم: آل البيت (ع).
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۲). *مصباح الاصول*، قم: داوری.
- خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). *مصباح الفقاهة*، مقرر: شیخ محمد علی توحیدی، بی جا: بی نا.
- روحانی، سید محمد (۱۴۱۸). *المترقی الی الفقه الارقی*، تهران: مؤسسه الجلیل للتحقیقات الثقافية.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۵). *الرسائل الاربع*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- شبییری زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹). *النکاح*، قم: رأی پرداز.
- شیرازی، سید صادق (۱۴۲۷). *مبانی الاصول*، قم: دار الانصار.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷). *بحوث فی علم الاصول*، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- طاهری، حبیب (۱۴۱۸). *حقوق مدنی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). *مبسوط*، تهران: المكتبة المرتضوية.
- فاضل مقداد (۱۴۰۴). *التنقیح الرائع*، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *کافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- گرامی، محمدعلی (۱۴۰۱/۰۴/۲۵). <https://www.ayat-gerami.ir>

تحليل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران / ۲۷

مراغی، سید میرعبدالفتاح (۱۴۱۷). *العناوین الفقهیة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱). *الفقه علی مذاهب الخمسة*، بیروت: دار الجواد.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲). *بحوث فقهیة هامة*، قم: مدرسه امام علی ابن ابی طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸). *احکام بانوان*، قم: مدرسه امام علی ابن ابی طالب (ع).

مکی عاملی (شهید اول)، محمد (۱۴۱۰). *اللمعة الدمشقیة*، بیروت: دار التراث.

مکی عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین الدین (۱۴۱۰). *الروضه البهیة*، قم: داوری.

موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹). *القواعد الفقهیة*، قم: نشر الهادی.

مهرپور، حسین (۱۳۷۳). *دیدگاه‌های جدید مسائل حقوقی*، تهران: اطلاعات.

نائینی، محمد حسین (۱۳۷۳). *منیة الطالب*، مقرر: موسوی خوانساری، تهران: محمدیه.

نجفی، محمد بن حسن (بی تا). *جواهر الکلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

نراقی، احمد (۱۴۱۷). *عوائد الایام*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

یزدی طباطبایی، سید محمدکاظم (بی تا). *تکملة العروة*، مصحح: سید محمدحسین طباطبایی، قم: داوری.

References

The Holy Quran

- Ansari Dezfuli, Mortaza. 1994. *Makaseb (Businesses)*, Qom: Congress Honoring Sheikh Ansari. [in Arabic]
- Ansari, Mortaza. 2007. *Faraed al-Osul*, Qom: Islamic Thought Academy. [in Arabic]
- Ashtiyani, Mohammad Hasan. 2004. *Al-Rasael al-Tesa (Nine Treatises)*, Qom: Allameh Ashtiyani Congress. [in Arabic]
- Eskafi, Mohammad ibn Jonayd. 1995. *Majmueh Fataway Ibn Jonayd (Ibn Jonayd's Collection of Fatwas)*, Prepared by Ali Panah Eshtehardi, Qom: Islamic Publications Institute Affiliated with Qom Seminary Teachers Association, First Edition. [in Farsi]
- Fazel Meghdad. 1983. *Al-Tanghih al-Rae*, Qom: Marashi Najafi Library. [in Arabic]
- Gerami, Mohammad Ali. 1981/03/03. <https://www.ayat-gerami.ir>
- Habitabar, Jawad. 2020. *Gam be Gam Hoghugh Khanewadeh (Step by Step Family Law)*, Tehran: Mizan. [in Farsi]
- Horr Aameli, Mohammad ibn Hasan. 1988. *Wasael al-Shiah (The Means of the Shiites)*, Qom: Al al-Bayt. [in Arabic]
- Ibn Babawayh Qomi (Sadugh), Mohammad ibn Ali. 1994. *Al-Moghne*, Qom: Imam al-Hadi (AS) Institute. [in Arabic]
- Ibn Barraj, Ghazi. n.d. *Al-Mohazzab (Refined)*, Qom: Islamic Publication Office Affiliated with Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]
- Imami, Seyyed Hasan. 1987. *Hoghugh Madani (Civil Rights)*, Tehran: Islamiyyah. [in Farsi]
- Khorasani, Mohammad Kazem. 1988. *Kefayah al-Osul*, Qom: Al al-Bayt (AS). [in Arabic]
- Khoyi, Sayyed Abu al-Ghasem. 1991. *Mesbah al-Osul*, Qom: Dawari. [in Arabic]
- Khoyi, Sayyed Abu al-Ghasem. n.d. *Mesbah al-Feghahah (Light of Jurisprudence)*, Annotated by Sheikh Mohammad Ali Tohidi, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Kolayni, Mohammad ibn Yaghub. 1986. *Kafi*, Tehran: Islamic Books House. [in Arabic]

تحليل ماهيت انحلال نكاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه اماميه و حقوق مدني ايران / ۲۹

- Makarem Shirazi, Naser. 2001. *Bohuth Feghhiyah Hammah (Important Jurisprudence Discussions)*, Qom: Imam Ali ibn Abi Taleb (AS). [in Arabic]
- Makarem Shirazi, Naser. 2007. *Ahkam Banowan (Women's Rulings)*, Qom: Imam Ali ibn Abi Taleb (AS) School. [in Arabic]
- Makki Aameli (Shahid Awwal), Mohammad. 1989. *Al-Lomah al-Demashghiyah*, Beirut: House of Heritage. [in Arabic]
- Makki Aameli Jobai (Shahid Thani), Zayn al-Din. 1989. *Al-Rawzah al-Bahiyah*, Qom: Dawari. [in Arabic]
- Maraghi, Sayyed Mir Abd al-Fattah. 1996. *Al-Anawin al-Feghhiyah (Jurisprudential Titles)*, Qom: Islamic Publication Office Affiliated with Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]
- Mehrpur, Hoseyn. 1994. *Didgah-hay Jadid Masael Hoghughi (New Perspectives on Legal Issues)*, Tehran: Information. [in Farsi]
- Moghniyah, Mohammad Jawad. 2000. *Al-Feghh ala Mazaheb al-Khamsah (Jurisprudence on the Five Schools of Thought)*, Beirut: Al-Jawad House. [in Arabic]
- Musawi Bojnurdi, Sayyed Hasan. 1998. *Al-Ghawaed al-Feghhiyah (Jurisprudential Rules)*, Qom: Al-Hadi Publications. [in Arabic]
- Naini, Mohammad Hoseyn. 1994. *Monyah al-Taleb (Seeker's Aspiration)*, Annotated by Musawi Khansari, Tehran: Mohammadiyah. [in Arabic]
- Najafi, Mohammad ibn Hasan. n.d. *Jawaher al-Kalam (Jewelry Words)*, Beirut: Arab Heritage Revival House. [in Arabic]
- Naraghi, Ahmad. 1996. *Awaed al-Ayyam (Benefits of Days)*, Qom: Islamic Propaganda Office. [in Arabic]
- Rohani, Seyyed Mohammad. 1997. *Al-Mortagha ela al-Feghh al-Argha (Upgrading to the Higher Jurisprudence)*, Tehran: Al-Jalil Foundation for Cultural Investigation. [in Arabic]
- Sadr, Sayyed Mohammad Bagher. 1996. *Bohuth fi Elm al-Osul (Discussions on the Principles of Jurisprudence)*, Qom: Islamic Jurisprudence Encyclopedia Institute. [in Arabic]
- Shirazi, Sayyed Sadegh. 2006. *Mabani al-Osul (Foundations of Principles)*, Qom: Al-Ansar House. [in Arabic]

- Shobayri Zanjani, Sayyed Musa. 1998. *Al-Nekah (Marriage)*, Qom: Raypardaz. [in Arabic]
- Sobhani, Jafar. 1994. *Al-Rasael al-Arba (Four Treaties)*, Qom: Imam Sadegh (AS) Institute. [in Arabic]
- Tabrizi, Jawad. n.d. *Esteftaat Jadid (New Inquiries)*, Qom: Al-Seddighah al-Shahidah House. [in Farsi]
- Taheri, Habib. 1997. *Hoghugh Madani (Civil Law)*, Qom: Islamic Publication Office Affiliated with Qom Seminary Teachers Association. [in Farsi]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. 2008. *Mabsut*, Tehran: Al-Mortazawi Press.
- Yazdi Tabatabayi, Sayyed Mohammad Kazem. n.d. *Takmelah al-Orwah*, Edited by Sayyed Mohammad Hosayn Tabatabayi, Qom: Dawari. [in Arabic]